

فرايند تدبر سورہ مبارکہی مجادلہ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

قَدْ سَمِعَ اللّٰهُ قَوْلَ الَّذِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللّٰهِ وَاللّٰهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَ كَمَا إِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿١﴾ الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلِنْتُهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا وَإِنَّ اللّٰهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ﴿٢﴾ وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا ذَلِكَمْ تَوْعَطُونَ بِهِ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٣﴾ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا ذَلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَتَلْكَ حُدُودَ اللّٰهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٤﴾ إِنَّ الَّذِينَ يُحَادِّثُونَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ كَبِتُوا كَمَا كَبَتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿٥﴾ يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللّٰهُ وَنَسُوهُ وَاللّٰهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٦﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا آذَنٌ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرُ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا أَنَّمُ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٧﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَاجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَإِذَا جَاؤُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللّٰهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللّٰهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُكُمْ جَهَنَّمُ يَصَلُّونَهَا فَيَنْسُ الْمَصِيرُ ﴿٨﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٩﴾ إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزَنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللّٰهِ وَعَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١٠﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللّٰهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَاَنْشُرُوا وَايْرَفِعِ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١١﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٢﴾ أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاطِيعُوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَاللّٰهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٣﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكُذْبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١٤﴾ أَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٥﴾ اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿١٦﴾ لَنْ نُنْعِيَنِي عَنْهُمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا أَوْلَادَهُمْ مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١٧﴾ يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا

يَخْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَّا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴿١٨﴾ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَٰئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿١٩﴾ إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَٰئِكَ فِي الْأَذْلَىٰ ﴿٢٠﴾ كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَبِينَ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٢١﴾ لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٢٢﴾

بخش اول: معانی لغات سوره

قَدْ سَمِعَ: همانا شنید.
قَوْلَ الْتَى: سخن آن زنی را که.
تُجَادِلُكَ: گفت و گو می کند با تو، مجادله می کند با تو. به
اعتبار سمع که ماضی است تُجَادِلُ و تَشْكِي، ماضی ترجمه
می شود: گفتگو و مجادله می کرد.
تَشْكِي: شکایت می کند. (مصدر آن "اشتکاء" و به معنای
اظهار ناراحتی است، و فرقی با کلمه "شکایت" این است
که شکایت به معنای ناملایماتی است که دیگری برای آدمی
فراهم ساخته، و "اشتکاء" اظهار ناراحتی‌هایی است که
خودش پیش آمده.)
(سَمِعَ: مراد از "سمع" در جمله "قَدْ سَمِعَ اللَّهُ" استجابت دعا
و برآوردن حاجت است. کنایه آوردن از برآوردن حاجت و
استجابت دعا به کلمه "سمع" در گفتگوها شایع است، اما "
سمع" در جمله "وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرًا كَمَا" به همان معنای
معروفش (شنیدن) است.)
تَحَاوُرًا: مراجعه به یکدیگر در سخن گفتن که آن را "
محاوره" نیز می گویند.
سَمِعَ: شنوا «حاجت پذیر».
بَصِيرًا: بینا.
يُظَاهِرُونَ:ظهار می کنند. (ظهار یعنی شوهر به همسر خود
بگوید تو برای من مادری یعنی همان طور که ازدواج مادر
حرام است تو بر من حرامی)
مُنْكَرًا: زشت
يَعُودُونَ: برگردند
تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ: آزاد کردن برده
كَمْ يَجِدُ: نیافت.
صِيَامُ شَهْرَيْنِ: روزه دو ماه.
مُتَابِعِينَ: پیایی.
أَنْ يَتَمَاسَا: که همخوابگی کنند آن دو.
مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ: کسی که نتوانست.
سَيِّئًا مَسْكِينًا: شصت بینوا.
لِيُؤْمِنُوا: تا ایمان بیاورید.
تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ: آن احکام خداست، این قوانین الهی است.
(حد: در هر چیزی به معنای آن نقطه‌ای است که آن چیز
بدان منتهی می شود. و از آن فراتر نمی رود، این کلمه در اصل
به معنای منع بوده.)
يُحَادُّونَ (حد): با حدود الهی دشمنی می کنند
كُتِبُوا: ذلیل و خوار شدند
كَمَا: همانطور که.

اَنْزَلْنَا: نازل کردیم.	يَتَنَاجَوْنَ: با یکدیگر نجوا می کنند.
بَيِّنَات: حجت های روشن و روشنگر (جمع بینه)	إِثْم: گناه، آن قسم اعمالی است که اثر سوء دارد، ولی اثر
مُهَيِّن: خوار کننده.	سوئش از مرتکب آن به دیگران تجاوز نمی کند، نظیر
يُعَيِّثُ: بر می انگیزد.	میگساری و قمار و بی نمازی که صرفاً مربوط به حق الله
يُنْبِيءُ: آگاه می سازد.	است..
أَحْصَى: آمار گرفت، برشمرد.	عُدْوَان: آن اعمال زشتی است که ضررش دامن گیر دیگران
(احصاء: به معنای احاطه داشتن به عدد هر چیز است، به	می شود، و گناهان مربوط به حق الناس است که مردم از آن
طوری که حتی یک عدد از آن از قلم نیفتد و اصل این کلمه	متضرر و متاثر می شوند، دشمنی.
از ماده "حصا" است که به معنای سنگریزه است. و اگر	إِذَا: زمانی که «ظرف زمان آینده».
شمردن را از این ماده ساخته اند، برای این بوده که عرب در	جاء و كء: آمدند نزد تو.
شمردن هر چیزی به سنگریزه اعتماد می کرده، هم چنان که ما	حَيَّوْا (حی): درود گفتند، سلام کردند.
با انگشتان خود چیزی را می شماریم.)	بِمَا لَمْ يُحْيِكْ: به صورتی که خدا سلام نکرده
تَسَوَّأ: فراموش کردند.	لَوْلَا يُعَذِّبُنَا: چرا عذاب نمی کند ما را.
شَهِيد: گواه.	بِمَا نَقُولُ: بخاطر آنچه می گوئیم.
أَلَمْ تَرَ: آیا ندیدی.	حَسْبُهُمْ: بس است ایشان را.
يَعْلَمُ: می داند.	يَصَلُّونَهَا (صلی): می سوزند در آن، وارد می شوند در آن.
ما يَكُونُ: نمی باشد، نمی شود.	بئس: چه بد است.
نَجْوَى ثَلَاثَةً: گفت و گوی محرمانه سه نفر. (کلمه "نجوی"	مصیر: بازگشت، سرنوشت.
مصدر و به معنای "تناجی" یعنی با یکدیگر بیخ گوش سخن	تَنَاجَيْتُمْ: با هم محرمانه حرف زدید.
گفتن است.)	لَا تَتَنَاجَوْا: با هم محرمانه حرف نزنید.
هُوَ رَابِعُهُمْ: او چهارمی شان است.	تَنَاجَوْا: محرمانه حرف زدند.
وَلَا خَمْسَةَ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ: و نه «نجوی» پنج نفر مگر این که	بر: تمامی کارهای خیر است که در مقابل کلمه "عدوان"
او ششمی آنهاست.	قرار گرفته.
لَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ: و نه کمتر از آن.	اتَّقُوا (وَقَى): تقوا پیشه کنید.
وَلَا أَكْثَرَ: و نه بیشتر.	أَنَّمَا: جز این نیست.
هُوَ مَعَهُمْ: او با آنهاست.	لِيَحْزُونَ: برای این که غمگین شود.
مَا عَمَلُوا: آنچه کردند.	ضاراً: ضرر رساننده.
نُهِوا: نهی شدند، منع شدند.	فَلْيَتَوَكَّلْ: پس باید توکل کند.
يَعُودُونَ: بر می گردند.	قِيلَ: گفته شد.

ما تَعْمَلُونَ: آنچه می کنید.	تَفْسَحُوا: جا باز کنید. (تفسح: فراخی)
أَلَمْ تَرَ: آیا ندیدی، آیا نگاه نکردی.	مجالس: مکانهای جلوس (جمع مجلس)
تَوَلَّوْا: به دوستی گرفتید.	تَفْسَحُوا فِي الْمَجَالِسِ: منظور از "فراخی دادن در مجالس"
عَضِبَ: خشم کرد.	این است که آدمی خود را جمع و جور کند تا جای آن
مَا هُمْ مِنْكُمْ: آنها از شما نیستند.	دیگری فراخ شود.
يَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ: سوگند می خورند به دروغ.	فافسحوا: پس جا باز کنید.
و هُمْ يَعْلَمُونَ: و ایشان می دانند.	يفسح الله لكم: جا باز می کند خدا برای شما، گشایش می
أَعَدَّ: تهیه کرد، آماده کرد.	دهد خدا برای شما. و "فسحت دادن خدا به چنین کس" به
ساء: بد است.	این معنا است که جای او را در بهشت وسعت دهد.
ما كانوا يَعْمَلُونَ: آنچه عمل می کردند.	أنشروا: برخیزید.
إِتَّخَذُوا: گرفتند.	يَرْفَعُ: بالا می برد.
أيمان: سوگندها (جمع یمین)	أو تو العلم: دانش یافتند، علم داده شدند.
جَنَّةً: به معنای پرده و پوششی است که با آن خود را از شر	بما تَعْمَلُونَ: بدانچه می کنید.
حفظ می کنند، سپر را هم به همین جهت "جنه" می نامند.	ناجيتُمْ: محرمانه حرف زدید، زیر گوشی حرف زدید.
صَدَّوْا: باز داشتند.	قَدَّمُوا: تقدیم کنید، جلو بیندازید.
لَنْ تُغْنِيَ: هرگز برطرف نمی سازد.	بَيْنَ يَدَي نَجْوِيكُمْ: پیش از نجوایتان.
يَبْعَثُ: بر می انگیزد، زنده می کند.	ذَلِكَ خَيْرٌ: آن بهتر است.
يَحْلِفُونَ لَهُ: برای او سوگند یاد می کنند.	أَطْهَرُ: پاکیزه تر.
كما: همانطوری که	فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا: پس اگر نیافتید.
يَحْسِبُونَ: می پندارند.	عَفْوَر: بسیار آمرزنده
أَلَا: آگاه باش	ءَأَشْفَقْتُمْ: آیا ترسیدید. (اشفاق: ترس)
إِسْتَحْوَذَ: چیره شده، مسلط شده.	أَنْ تُقَدِّمُوا: که تقدیم کنید.
أَنسَى: فراموشاند، از یاد برد.	بَيْنَ يَدَي نَجْوِيكُمْ: پیش از نجوایتان.
خاسرون: زیانکاران.	لَمْ تَفْعَلُوا: انجام ندادید.
يُحَادِّثُونَ (حد): دشمنی می کنند.	تاب: توبه کرد، رو کرد.
أذْلَيْن: دلیل ترین ها، رسواترین ها.	تابَ اللهُ عَلَيْكُمْ: رو کرد خدا به شما.
كَتَبَ: مقرر کرد، رقم زد.	أَقِيمُوا الصَّلَاةَ: بپا دارید نماز را.
أَعْلَيْنَ: حتماً غلبه خواهم کرد.	اتوا الزكاه: بدهید زکات را.
رُسُلِي: فرستادگانم.	أَطِيعُوا: اطاعت کنید.

عزیز: مقتدر شکست ناپذیر.	عَشِيرَةٌ: قوم و قبیله.
لَا تَجِدُ: نمی یابی.	أَيَّدَهُمْ: تأیید کرد ایشان را، تقویت نمود ایشان را.
قوما يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ: قومی که ایمان می آورند به خدا و روز قیامت.	روح: به طوری که از معنای آن به ذهن تبادر می کند عبارت است از مبدأ حیات، که قدرت و شعور از آن ناشی می شود.
يُؤَادُّونَ: دوست می دارند.	يُدْخِلُ: وارد می سازد.
لَا تَجِدُ يُوَادُّونَ: نمی یابی که دوست بدارند.	تَجْرِي: جاری می شود.
مَنْ حَادَّ اللَّهَ: کسی که با حدود الهی مخالفت کند.	رَضِيَ: راضی شد.
وَأَلَوْ كَانُوا: ولو بوده باشند، گر چه بوده باشند.	مُفْلِحُونَ: رستگاران

بخش دوم: توضیح مختصر و ترجمه پیوسته آیات

قَدِ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَ كَمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿١﴾

ترجمه پیوسته: ای پیامبر، خداوند درخواست آن زنی را که با تو درباره ی شوهرش جدال می کند، و از اندوه خود به خدا شکایت می برد شنید و اجابت کرد و خدا گفت و گوی شما دو تن را می شنود، زیرا خدا شنوا و بیناست.

الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْتَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ ﴿٢﴾

ترجمه پیوسته: کسانی از شما که همسرانشان را با «ظهار» چون مادران خویش می شمرند، آنان مادرانشان نیستند. مادرانشان تنها کسانی اند که آنان را زاده اند، و اینان، باظهار سخنی زشت و باطل می گویند و مرتکب گناه می شوند، و البته خداوند از لغزش آنان می گذرد و گناهانشان را می آمرزد

توضیحات: با این بیان، حکمظهار که در جاهلیت بین مردم عرب معروف بود لغو و اثرش را که حرمت ابدی بود نفی نموده، اثر دیگرش را که مادر شدن همسر برای شوهر باشد انکار می نماید.

جمله را با **وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا** تاکید فرموده، چون سیاق این جمله سیاق تاکید است، شرع (که ملاک هر پسند و ناپسندی است) آن را منکر می داند، و بدین جهت تشریحش نکرد، و تشریح جاهلانیه مردم جاهلیت را صحه نگذاشت. و اما دروغ است، برای اینکه با آنچه در خارج و واقع است مخالفت دارد، (زیرا در خارج، مادر مادر است و همسر همسر). پس آیه شریفه می فهماند که عملظهار افاده طلاق نمی کند، و این با وجوب دادن کفاره منافات ندارد، زیرا ممکن است چنین زنی مانند قبل ازظهار، زنظهارکننده و محرم او باشد، ولی نزدیکی با وی قبل از دادن کفاره حرام باشد.

جمله **وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ** اگر دلالتی روشن بر گناه بودن عملظهار نداشته باشد، خالی از دلالت هم نیست، الا اینکه ذکر کفاره در آیه بعد و سپس آوردن جمله **وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ** و جمله **وَاللَّكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ** بعد از آن چه بسا دلالت کند بر اینکه آمرزش گناهظهار مشروط به دادن کفاره است.

وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّ ذَلِكُمْ تَوْعُظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٢﴾

ترجمه پیوسته: و کسانی که زنان خود راظهار می کنند، سپس بخواهند به آنچه گفته اند بازگردند تا آن را بشکنند، باید برده ای آزاد کنند البته پیش از آنکه آن دو (ظهار کننده و همسرش) آمیزش کنند. این حکم به شما سفارش می شود و خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است.

توضیحات: این کلام در معنای شرط است، و به همین جهت حرف "فاء" بر سر جمله خبریه در آمده، چون در معنای جزاء است. و اینکه فرمود: **مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّ** دلالت دارد بر اینکه حکم در آیه، مخصوص کسی است کهظهار کرده و سپس اراده کرده به آن وضعی که قبل ازظهار با همسرش داشت برگردد، و این خود قرینه است بر اینکه مراد از برگشتن به آنچه گفته اند، برگشتن به نقض پیمانی است که باظهار بسته اند.

سپس این دنباله را برای جمله مورد بحث آورده که **ذَلِكُمْ تَوْعُظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ** تا اعلام کرده باشد به اینکه دستور آزاد کردن برده توصیه ای است از خدای تعالی، ناشی از آگاهی او به عمل شما، چون خدا عالم به اعمال انسانها است. پس کفاره، این خاصیت را دارد که آثار سوءظهار را از بین می برد.

فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ شَهْرٍ مِنْ مُتَابَعِينَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّ فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَاِطْعَامُ سِتِّينَ مَسْكِينًا ذَلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٣﴾

ترجمه پیوسته: و آن کس که برده ای برای آزاد کردن نیافت باید پیش از آن که با یکدیگر آمیزش کنند دو ماه پیاپی روزه بدارد، و آن کس که نتواند دو ماه پیاپی روزه بدارد، باید شصت مسکین را طعام دهد. این کفاره ای که به سزای روی آوردن به سنت جاهلی مقرر داشتیم، بدان جهت است که به خدا و رسولش ایمان بیاورید، و اینها حدود خداست و کسانی که آنها را نپذیرند کافرنند و برای کافران عذابی دردناک خواهد بود

توضیحات: این جمله بیانگر خصلت دوم از خصال سه گانه کفاره است که مترتب بر خصلت اول است، یعنی کسی این وظیفه را دارد که قدرت بر آزاد کردن برده نداشته باشد، چنین کسی است که می تواند به جای آن، دو ماه پی در پی روزه بگیرد که بعد از دو ماه روزه، جماع برایش حلال می شود. در این جمله هم برای بار دوم قید "مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّ" را آورده تا کسی خیال نکند این قید مخصوص خصلت اولی است.

فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَاِطْعَامُ سِتِّينَ مَسْكِينًا، این جمله خصلت سوم را بیان نموده.

ذَلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ، یعنی این که چنین حکمی تشریح نموده، و این که چنین کفاره هایی واجب کردیم، و به این وسیله رابطه همسری را حفظ نمودیم، تا هر کس بخواهد بتواند به همسر خود برگردد. و از سوی دیگر اینکه او را به این کفارات جریمه کردیم تا دیگر به سنت های دوران جاهلیت برنگردد، همه اینها برای این است که شما به خدا و رسولش ایمان آورده، رسوم جاهلیت را کنار بگذارید.

وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ منظور از جمله مورد بحث این است که خصال سه گانه بالا را بدین جهت واجب

کردیم، و یا به طور کلی احکامی که در شریعت مقرر نمودیم همه حدود خدایند و با مخالفت خود از آن تعدی نکنید، و کفار که حدود ظهار و یا همه حدود و احکام تشریح شده ما را قبول ندارند عذابی دردناک دارند.

و ظاهراً مراد از کفار، همان کسانی هستند که حکم خدا را رد می کنند و ظهار را به عنوان یک سنت مؤثر و مقبول می پذیرند. مؤید

این ظهور جمله **ذَلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ** است که می فرماید: این سخن را بدان جهت گفتیم تا اذعان و یقین کنید، که حکم

خدا حق است، و رسول او صادق و امین در تبلیغ است، علاوه بر تأکیدی که کرده و فرموده: "وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ". البته احتمال هم

دارد که مراد از کفر، کفر عقیدتی نباشد، بلکه کفر عملی یعنی نافرمانی باشد.

إِنَّ الَّذِينَ يَحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كَبِتُوا كَمَا كَبَتِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ



ترجمه پیوسته: بی تردید، کسانی که با خدا و رسولش مخالفت می کنند خوار و ذلیل خواهند شد؛ چنان که کسانی که پیش از اینان بودند خوار و ذلیل شدند به یقین ما آیاتی روشن که بر صدق پیامبر ما دلالت دارد فرو فرستادیم، و کسانی که به آیات ما کافر شوند، عذابی خوار کننده خواهند داشت.

توضیحات: این آیه شریفه و آیه شریفه بعدش هر چند ممکن است مطلبی جدید و از نو بوده باشد، و بخواهد بفهماند که مخالفت

خدا و رسول او چه عواقبی در پی دارد، و لیکن از ظاهر سیاق برمی آید که به آیه قبل نظر دارد و می خواهد ذیل آن را تعلیل نموده،

بفهماند که اگر از مخالفت و تعدی از حدود خدا نهی کردیم، و دستور دادیم که به خدا و رسول ایمان بیاورید، برای این بود که

هر کس با خدا و رسول مخالفت کند ذلیل و خوار می شود هم چنان که امت های قبل از این امت، به همین خاطر ذلیل شدند.

آن گاه مطلب را با جمله **وَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ** تأکید نموده، می فرماید: هیچ شکی در این

نیست که این دستورات از ناحیه ما است، و اینکه رسول ما در تبلیغ رسالت ما صادق و امین است، و آنهایی که این دستورات را رد

می کنند عذابی خوار کننده دارند.

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا أَلْحَصَاةَ اللَّهِ وَنَسُوهُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ

ترجمه پیوسته: این عذاب در روزی است که خدا همه ی آنان را به آنچه کرده اند آگاه می سازد، چرا که خدا بر شمارش آنچه

به جای آورده اند احاطه دارد و آنان آن را فراموش کرده اند، و خداوند بر هر چیزی چیره است و برای همه چیز آشکار است

توضیحات: کلمه "یوم" ظرف است برای جمله "و کافران عذابی الیم دارند".

وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ، این جمله تعلیل است برای جمله "احصیه الله" می فرماید: اگر گفتیم خدا عمل آنان را شمرده دارد، و

خود آنان فراموش کرده اند، برای این است که خدا ناظر و شاهد بر هر چیز است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٧﴾

ترجمه پیوسته: آیا ندانسته‌ای که خدا آنچه را در آسمان‌ها و زمین است می‌داند؟ هیچ رازی میان سه تن روی نمی‌دهد مگر اینکه او چهارمین آنهاست، و نه میان پنج تن مگر اینکه او ششمین آنهاست، و نه کمتر از این تعداد و نه بیشتر از آن، مگر این که هر کجا باشند او با آنها و از رازشان آگاه است. سپس روز قیامت آنان را به حقیقت آنچه کرده‌اند آگاه می‌کند. به یقین خدا به هر چیزی به خوبی داناست.

توضیحات: استفهام در این آیه انکاری است. و منظور از رؤیت، علم یقینی است، که بر اساس استعاره آن را رؤیت خوانده. و این جمله مقدمه‌ای است که مضمون جملات بعدی را تعلیل می‌کند.

ضمیرهای مفرد در آیه همه به خدای سبحان برمی‌گردد. و مراد از دو جمله "رابعهم" و "سادسهم" کسی است که با شرکت خود عدد سه را چهار و عدد پنج را شش می‌سازد.

اگر اهل نجوی سه نفر باشند چهارمیشان خدا است، و اگر پنج نفر باشند ششمی آنها خدا است، چون خدا با ایشان و عالم به اسرار ایشان است. همان طور که گفتیم در اول آیه مساله آگاهی خدا را ذکر کرد، و فرمود: **أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ...**، و در آخر آیه برای

بار دوم می‌فرماید: **إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.**

وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ که شامل تمامی اعداد اهل نجوی بگردد.

و از لطف سیاق این آیه آن است که با آوردن عدد سه، چهار، پنج، و شش، ترتیب اعداد را رعایت کرده، بدون اینکه یکی از آنها را تکرار کرده باشد، چون ممکن بود بفرماید: هیچ نجوای سه نفری نیست مگر آنکه خدا چهارمی آنان است، و هیچ نجوای چهار نفری نیست، مگر آنکه او پنجمی آنان است، و هیچ نجوای پنج نفری نیست، مگر آنکه او ششمی ایشان است.

إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا، منظور از "با ایشان بودن خدا" با ایشان بودن از حیث علم و آگاهی به سخنانی است که بیخ گوش یکدیگر می‌گویند، می‌فرماید: خدای تعالی در این نجوی شریک ایشان است.

با این بیان روشن می‌شود که منظور از چهارم بودن خدا برای سه نفر اهل نجوی و ششم بودن برای پنج نفر اهل نجوی همین است که: خدا با ایشان است در علم، و مشترک با آنان است در اطلاع بر سخنان سری آنها، نه اینکه خدای تعالی عدد سه نفر آنان را به صورت یک انسانی مجسد چهار نفر کند، زیرا خدای سبحان منزله از جسمیت و بری از مادیت است.

توضیح اینکه: مقتضای وحدت سیاق این است که: منظور از دو استثنای **إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ** و **إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ** یک چیز باشد، و در هر دو بخواهد بفهماند چیزی بر خدا پوشیده نیست. پس در حقیقت برگشت معنای این دو استثناء به یک استثناء است، و آن **إِلَّا هُوَ**

مَعَهُمْ است. و این معیت یا معیت علمی است، و معنایش این است که: خدا در هر حال مشارک ایشان است در آگاهی. و یا معیت وجودی است، و معنایش این است که: هر جا قومی فرض شود که مشغول نجوی هستند، خدای تعالی همانجا هست، و شنوا و دانای به سخنان ایشان است.

و منظور از جمله **أَيْنَمَا كَانُوا** این است که مطلب را از نظر مکان عمومیت دهد، و بفهماند وقتی معیت خدا با اهل نجوی معیت علمی است، نه نزدیکی جسمانی، دیگر تفاوت نمی کند که آن مکان نزدیک باشد یا دور. پس هیچ مکانی از خدای سبحان خالی نیست، در عین اینکه او در مکان نمی گنجد.

إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ، این جمله، جمله قبل را تعلیل می کند، و نیز علم خدا را به آنچه که در آسمانها و زمین است - که در اول آیه مورد بحث بود - تاکید می نماید. و نیز تاکید می کند که چگونه خدا با اهل نجوی است.

این آیه می تواند در عین تایید و تاکید مطالب قبل تمهید و زمینه چینی برای آیات بعد هم باشد، و ذیل آن که لحنی شدید دارد بی ارتباط با آیات بعد که در مقام مذمت و تهدید است نباشد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يُعْوَدُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَاجَوْنَ بِالْأَلَمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يَحْيِكَ بِهِ اللَّهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُكُمْ جَهَنَّمُ يَصَلُونَهَا قَبْلَ نَسِ

الْمَصِيرِ ﴿٨﴾

ترجمه پیوسته: آیا به کسانی نگریسته ای که از نجوا کردن نهی شده اند ولی هنوز از این کار باز نایستاده اند و پیوسته به آنچه از آن نهی شده اند باز می گردند؟ آنان درباره ی گناه و تجاوز به حقوق مردم و سرپیچی از فرمان های پیامبر با یکدیگر نجوا می کنند، و هنگامی که نزد تو می آیند با چیزی بر تو تحیت می گویند که خدا به آن وسیله تو را زنده نداشته است. (تحیت ایشان بدون روح است) و با خود می گویند: چرا خدا ما را به واسطه نجوایمان عذاب نمی کند؟ بدانند که دوزخ برای آنان بس است که به آن درمی آیند و به آتشش می سوزند و آن بد بازگشتگاهی است.

توضیحات: سیاق آیات دلالت دارد بر اینکه در بین جمعی از منافقین و بیماردارلان از مؤمنین نجوی کردن علیه رسول خدا (ص) و مؤمنین حقیقی شایع شده بوده، و سخنان بیخ گوشیشان پیرامون گناه و دشمنی و نافرمانی از آن جناب بوده تا به این وسیله مؤمنین واقعی را آزار دهند، و آنها را محزون کنند، و گویا بر این عمل اصرار هم می ورزیدند، حتی از نهی خدا هم منتهی نشدند، لذا این آیات نازل شد.

بنا بر این، آیه مورد بحث مذمت و توبیخ غیابی از ایشان است، و در آن روی سخن را متوجه رسول خدا (ص) کرد، و مستقیماً با خود آنان سخن نگفت، تا بیشتر تحقیرشان کرده باشد و بفهماند اهل نجوی لیاقت آن را ندارند که به شرف همکلاسی و خطاب خدا مشرف شوند، و امرشان هم آن قدر اهمیت ندارد که خدای تعالی به خاطر آن روی سخن با ایشان کند.

در اینکه فرمود: " یعودون - برمی گردند " و به صیغه مضارع تعبیر آورد برای این است که استمرار را برساند، و اگر با اینکه ممکن بود بفرماید " یعودون الیها " دوباره از نجوی تعبیر به موصول و صله آورد، برای این است که به علت مذمت و توبیخ خود اشاره کرده باشد، و بفهماند اگر ایشان را مذمت می کنم به خاطر این است که عملی را تکرار می کنند که قبلاً از آن نهی شده بودند.

يَتَنَاجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ مقابله ای که در این آیه شریفه بین اثم و عدوان و معصیت رسول واقع شده می فهماند که منظور از " اثم " همان طور که در بخش معنی لغات گفتیم، آن قسم اعمالی است که اثر سوء دارد، ولی اثر سوئش از مرتکب آن به دیگران تجاوز نمی کند، نظیر میگساری و قمار و بی نمازی که صرفاً مربوط به حق الله است. و منظور از کلمه "

عدوان" آن اعمال زشتی است که ضررش دامن گیر دیگران می‌شود، و گناهان مربوط به حق الناس است که مردم از آن متضرر و متاثر می‌شوند. و این دو قسم هر دو از موارد معصیت الله است. و سومی که معصیت الرسول باشد عبارت است از اعمالی که مخالفت با خدا نیست، اعمالی که از نظر شرع جائز است، و رسول خدا (ص) از طرف خدای تعالی در باره آنها نه امری فرموده و نه نهی کرده، لیکن از طرف خودش و به منظور تامین مصالح امت دستوری صادر فرموده، مانند نجوایی که مشتمل بر معصیت خدا نیست، لیکن رسول خدا (ص) که ولی امت است، و از خود امت اختیاراتش در امور مربوط به امت بیشتر است، دستور داده که از آن اجتناب ورزند.

بنا بر این، نجوی دو قسم می‌تواند باشد، یکی اصل این عمل، صرف نظر از اینکه معصیت خدا باشد یا نباشد، که آیه شریفه **الَّذِينَ نَهَوْا عَنِ النَّجْوَىٰ ثُمَّ يَعْوَدُونَ لِمَا نَهَوْا عَنْهُ** مرتکبین آن را مذمت و توبیخ می‌کرد، و می‌فرمود که مسلمین از این عمل نهی شده‌اند. و دوم آن نجوایی که مشتمل بر انواعی از گناهان باشد که آیه مورد بحث از آن نهی و مرتکبین آن را مذمت و توبیخ می‌کند، و این مرتکبین عبارتند از منافقین و بیماردلان از مؤمنین که بسیار نجوی می‌کردند، و با این عمل خود مؤمنین را ناراحت و اندوهگین می‌ساختند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْأَلْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا بِالْحَقِّ وَالتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿١٠﴾

ترجمه پیوسته: اما شما ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که با یکدیگر نجوا می‌کنید، از روی آوردن به گناه و تجاوز به حقوق مردم و سرپیچی از دستورات رسول خدا سخن مگویید، بلکه در نجوهایتان از گرایش به کارهای پسندیده و رعایت تقوا سخن به میان آورید و از خدا که به سوی او محشور می‌شوید پروا بدارید.

توضیحات: سیاق آیات خالی از این دلالت نیست که آیه شریفه در مقام تخفیف و رخصت نازل شده، و در آن خطاب را متوجه مؤمنین واقعی کرده. آن گاه مطلب را با امر به مطلق تقوا و تهدید از قیامت تاکید نموده، می‌فرماید: **وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ**.

إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزَنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْءٌ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١١﴾

ترجمه پیوسته: جز این نیست که نجوای منافقان و بیمار دلان برخاسته از وسوسه های شیطان است. او آنان را به نجوا و می‌دارد تا کسانی را که ایمان آورده اند اندوهگین کند و افکارشان را به گمان اینکه حادثه‌ی ناگواری روی داده است مضطرب و پریشان سازد. ولی مومنان بدانند که کارها به دست خداست و شیطان و دسیسه های او زبانی به آنان نمی‌رساند مگر آن که خدا رخصت دهد. پس مومنان باید تنها بر خدا توکل کنند

توضیحات: مراد از "نجوی" - به طوری که از سیاق استفاده می‌شود- نجوایی است که آن روز در بین منافقین و بیماردلان جریان داشته، نجوایی که از ناحیه شیطان بوده. به این معنا که شیطان این عمل را در دل‌هایشان جلوه داده بود و تشویقشان کرده بود که با یکدیگر نجوی کنند تا مسلمانان را اندوهگین و پریشان خاطر کنند، تا خیال کنند می‌خواهد بلایی بر سرشان بیاید.

خدای سبحان بعد از آنکه نجوی را با آن شرایط برای مؤمنین تجویز کرد، مؤمنین را دلگرم و خاطر جمع کرد که این توطئه‌ها نمی‌تواند به شما گزند برساند، مگر به اذن خدا، چون زمام امور همه به دست خدا است، پس بر خدا توکل کنید، و از ضرر نجوای منافقین اندوهگین نشوید و وعده داده که هر کس بر او توکل کند خدا برایش کافی است، و با این وعده وادارشان می‌کند بر توکل و می‌فرماید: که توکل از لوازم ایمان مؤمن است، اگر به خدا ایمان دارند باید بر او توکل کنند که او ایشان را کفایت خواهد کرد.

این بود معنای **وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ**.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَاذْشُرُوا وَآيْرَفَعِ

اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١١﴾

ترجمه پیوسته: ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که در هر مجلسی به شما گفته شد برای دیگران جای بگشایید، برای آنان جای بگشایید در این صورت خدا به پاداش آن بهشت را برای شما فراخ می‌سازد، و هنگامی که به شما گفته شد برخیزید تا کسانی که در علم و تقوا از شما برترند بنشینند، برخیزید. اگر چنین کنید، خداوند کسانی از شما را که ایمان آورده اند، یک درجه و کسانی را که علاوه بر ایمان، دانش نیز به آنان داده شده است چندین درجه بالا می‌برد، و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است

در آیات قبل دیدیم که فضای نجوا در جامعه شکل گرفته است، لذا این فضا باید مدیریت و خنثی شود، عوامل مدیریت و کنترل نجوا، باید در دست پیامبر ﷺ باشند و لازم است که مردم نسبت به کنترل نجوا تمکین داشته باشند، یعنی اگر نجوا در اجتماعاتی شکل می‌گیرد، و پیامبر توسط عوامل کنترل خود (مانند عوامل اطلاعاتی) به آنها دستور می‌دهد که پراکنده شوید، آنها هم پراکنده شوند. (وَإِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا) و اگر از آنها می‌خواهد که از جایی بلند شوند، همه بلند شوند. (وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَاذْشُرُوا). این آیه را با توجه به آیات قبل باید در فضای نجوا و آن هم نجوایی که در فضای محاده و برای پیشبرد محاده انجام می‌گیرد، بررسی کرد. با این نگاه، این دو دستور، دو دستور برای همکاری با رسول خدا ﷺ برای مدیریت و کنترل کردن توسعه نجوا در جامعه است.

يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ، آیه شریفه دلالت می‌کند بر اینکه مؤمنین دو طایفه هستند،

یکی آنهایی که تنها مؤمنند، دوم آنهایی که هم مؤمنند و هم عالم، و طایفه دوم بر طایفه اول برتری دارند.

با این بیان روشن گردید که مساله بالا بردن درجاتی که در آیه شریفه مورد بحث آمده، مخصوص علمای از مؤمنین است. آنها هستند که کلمه "رفع درجات" در موردشان صادق است، و اما بقیه مؤمنین ارتقائشان به چند درجه نیست، بلکه تنها به یک درجه است.

بنا بر این، تقدیر آیه شریفه چنین است: "یرفع الله الذين امنوا منكم درجه و یرفع الذين اتوا العلم منكم درجات" و در این آیه شریفه تعظیم و احترامی از علمای امت شده که بر هیچ کس پوشیده نیست. و جمله "وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ" مضمون آیه را تاکید می‌کند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَا جِئْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فَإِنِ اللَّهُ
عَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢﴾

ترجمه پیوسته: ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که می خواهید با پیامبر نجوا کنید، پیش از نجوایتان به تهیدستی صدقه ای پیشکش کنید. این کار برای شما بهتر و برای دل هایتان پاکیزه تر است؛ و اگر چیزی نیافتید که صدقه دهید (خود تهیدست هستید) بر شما تکلیفی نیست، خدا از شما در می گذرد، زیرا خدا آمرزنده و مهربان است
توضیحات: منظور از جمله "وقتی با رسول نجوی می کنید"، "وقتی می خواهید با رسول نجوی کنید" است.

ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ این جمله علت تشریح صدقه قبل از نجوی را بیان می کند، و در اینکه منظور از جمله مورد بحث خیر بودن و أظهر بودن برای نفوس و قلوب است، هیچ شکی نیست، و شاید وجهش این باشد که ثروتمندان از مسلمین زیاد با رسول خدا (ص) نجوی می کردند، و می خواستند این را برای خود نوعی امتیاز و تقرب به رسول به حساب آورده، در برابر فقراء خود را از خصیصین رسول وانمود کنند، در نتیجه فقراء از این بابت ناراحت می شدند، و دلهایشان می شکست، لذا خدای تعالی به آنها دستور داد هر وقت خواستند با آن جناب در گوشی سخن بگویند، قبلاً به فقراء صدقه دهند، که این عمل باعث می شود اولاً دلها به هم نزدیک شود و ثانیاً حس رحمت و شفقت و مودت و پیوند دلها بیشتر گشته، کینه‌ها و خشم‌های درونی زدوده گردد.
در کلمه "ذَلِكُمْ" التفاتی به کار رفته، چون قبلاً خطاب به عموم مؤمنین بود، و در این کلمه خطاب را متوجه شخص رسول (ص) کرد، و با این تغییر لحن، تجلیلی لطیف از آن جناب نمود، چون حکم صدق مربوط به نجوای با آن جناب بود، و اگر التفات را متوجه آن حضرت کند، افاده عنایت بیشتری نسبت به آن جناب می کند.

جمله **فَإِنِ اللَّهُ عَفُورٌ رَّحِيمٌ** از باب به کار بردن سبب در جای مسبب است، (زیرا مسبب که باید در آیه ذکر می شد این بود که بفرماید: "فان لم تجدوا عفی الله عنکم و غفر لکم و رحمکم" ولی مسبب را ذکر نکرد، سبب را که همان غفور و رحیم بودن خدا است ذکر نمود).

در این آیه شریفه دلالتی هست بر اینکه تکلیف دادن صدقه مخصوص توانگران است، و بی‌نویان مکلف بدان نیستند، هم چنان که همین معنا قرینه است بر اینکه منظور از وجوب در "فقدموا" وجوب صدقه بر توانگران است.

ءَأَشْفَقْتُمْ أَن تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذ لَم تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ
أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٣﴾

ترجمه پیوسته: آیا ترسیدید از اینکه پیش از نجوای خود با رسول خدا صدقاتی پیشکش کنید؟ اکنون که چنین نکردید و خدا هم این گناه را بر شما بخشود و آن تکلیف را از شما برداشت، بر دیگر تکالیف خود پایدار باشید، نماز را بر پا دارید و زکات مال خویش را بپردازید و خدا و پیامبرش را فرمان برید که خدا به آنچه می کنید آگاه است
توضیحات: این آیه شریفه حکم صدقه در آیه قبلی را نسخ کرده، و در ضمن عتاب شدیدی به اصحاب رسول خدا (ص) و مؤمنین فرموده که به خاطر ندادن صدقه به کلی از نجوای با رسول خدا (ص) صرفنظر کردند، و به جز علی بن ابی طالب احدی

صدقه نداد و نجوی نکرد، و تنها آن جناب بود که ده نوبت صدقه داد و نجوی کرد. و به همین جهت این آیه نازل شد، و حکم صدقه را نسخ کرد.

جمله **وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ** دلالتی بر این معنا هم دارد که ترک نجوی به خاطر ندادن صدقه گناه بوده، چیزی که هست خدای تعالی ایشان را آمرزیده.

و در اینکه جمله **فَأَقِمْو الصَّلَاةَ** را با آوردن حرف "فاء" بر سرش، متفرع کرد بر جمله **فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا...** دلالتی است بر اینکه حکم و جوب صدقه قبل از نجوی نسخ شده.

در جمله **وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ** دلالتی هست بر عمومیت حکم اطاعت نسبت به این تکلیف و سایر تکالیف، و اینکه اطاعت به طور مطلق واجب است. و در جمله **وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ** نوعی تشدید هست که حکم و جوب اطاعت خدا و رسول را تاکید می کند.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَآءُ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكُذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١٤﴾

ترجمه پیوسته: آیا به آنان که با قوم یهود - که خدا بر آنها خشم گرفته است - طرح دوستی افکندند نظر نیندوخته ای؟ آنان نه در زمره ی شما مومنانند و نه در زمره یهودیان، و به دروغ سوگند یاد می کنند که از شما نیستند و خود نیز می دانید که دروغ می گویند

توضیحات: منظور از قومی که خدا بر آنان غضب فرموده و منافقین آنان را دوست می دارند یهود است.

مَآءُ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ ضمیر "هم" به منافقین و ضمیر در "منهم" به یهود بر می گردد، می خواهد بفرماید: این منافقین به خاطر تحیر و سرگردانیشان بین کفر و ایمان وقتی به شما می رسند اظهار مسلمانی، و وقتی به یهود می رسند اظهار دوستی می کنند، اینان نه از شما مسلمانان هستند و نه از یهود.

و این صفت منافقین بر حسب ظاهر حالشان است، و گرنه واقعیت حالشان این است که ملحق به یهودند. چون خدای تعالی در جای دیگر فرموده: **وَمَنْ يَتَوَلَّكُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ** (هر کس از شما یهودیان را دوست بدارد، از همانان خواهد بود. مائده، آیه ۵۱)

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٥﴾

ترجمه پیوسته: خداوند برای آنان عذابی سخت فراهم کرده است؛ زیرا کارهایی که کردند و بر آن اصرار ورزیدند ناروا بود.

توضیحات: در جمله **كَانُوا يَعْمَلُونَ** دلالتی هست بر اینکه منافقین در این عمل خود مداومت و استمرار داشته اند.

"اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿١٦﴾"

ترجمه پیوسته: سوگندهای خود را برای دفع تهمت از خویش سپر قرار دادند و با نفاقشان خود را از راه خدا محروم کردند و مردم را نیز از راه خدا بازداشتند؛ از این رو برای آنان عذابی خوار کننده خواهد بود.

لَنْ تُغْنِي عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١٧﴾

ترجمه پیوسته: آنان برای دستیابی به زندگی دنیا از راه خدا رویگردان شدند، ولی بدانند که اموال و فرزندانشان هرگز چیزی از عذاب ابدی را از آنان کفایت نمی‌کند و نیازشان را به یاری خدا برطرف نمی‌سازد و آنان اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود.

توضیحات: یعنی آن انگیزه‌ای که وادارشان می‌کرد چنین وضعی به خود بگیرند متاع زندگی دنیا است که همان اموال و اولاد است، و لیکن با در نظر داشتن عذاب جاودانه‌ای که دارند، و خدای تعالی آن را برایشان معین فرموده، و اینکه چقدر احتیاج به خلاصی از آن دارند، آن متاع دنیا به هیچ وجه نمی‌تواند در خلاصی آنان مؤثر باشد، پس تا دیر نشده به خدا ایمان بیاورند، و او را بپرستند.

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَا إِنَّهُمْ مُّكَاذِبُونَ ﴿١٨﴾

ترجمه پیوسته: این در روزی است که خدا آنان را یکجا از گورها برمی‌انگیزد، و آنان همان گونه که امروز برای شما سوگند می‌خورند برای خدا سوگند یاد می‌کنند که مومن بوده‌اند، و می‌پندارند که بر جایگاهی قرار دارند که می‌توانند حقیقت را کتمان کنند. آگاه باشید که آنان قطعاً دروغگویند

توضیحات: کلمه "یوم" ظرف است برای مضمون جمله **أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَاباً شَدِيداً**، و یا برای مضمون جمله "أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ".

سوگند دروغ خوردنشان در روز قیامت با اینکه آن روز روز کشف حقایق است، از این باب است که ملکات آنان در آن روز کشف می‌شود، و مساله دروغگویی در دلهای آنان ملکه شده، در دنیا به دروغ عادت کرده بودند، همیشه بنا را بر این داشتند که باطل را سرپوشی برای حق کنند، و آن را با سوگند دروغین به صورت حق جلوه دهند. پس منافقین هم مانند هر صاحب ملکه‌ای دیگر آن طور که زندگی می‌کنند، و آن طور که می‌میرند زنده می‌شوند.

و اما اینکه فرمود: **وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ** معنایش این است که: گمان می‌کنند بر وضعی استوارند که در آن وضع می‌توانند برای همیشه حق را پوشانند، و از بر ملا شدن دروغ خود جلوگیری به عمل آورند، و با انکار و دروغگویی و امثال اینها دروغ خود را حفظ کنند.

بنا بر این، ممکن است جمله مذکور قیدی باشد برای جمله "كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ" که در این فرض اشاره‌ای خواهد بود به وضعی که در دنیا داشتند، و گمان می‌کردند سوگند دروغشان سودی برای آنان دارد، و شما را راضی می‌کند.

جمله **أَلَا إِنَّهُمْ مُّكَاذِبُونَ** قضاء و داوری خدا در حق آنان است.

ممکن هم هست قیدی باشد برای جمله **فَيَحْلِفُونَ لَهُ** که در این فرض از قبیل ظهور ملکات در قیامت خواهد بود که بیانش در چند سطر قبل در معنای سوگند خوردن منافقین گذشت. آن وقت جمله **أَلَا إِنَّهُمْ مُّكَاذِبُونَ** داوری خدای تعالی به دروغگویی آنان در روز قیامت و یا در دنیا و آخرت می‌شود.

اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿١٨﴾

ترجمه پیوسته: شیطان بر آنان چیره شده و در نتیجه یاد خدا را از خاطر آنان برده است. آنان حزب شیطانند. ای پیامبر، بدان که یقیناً حزب شیطان زیانکارند

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ ﴿٢٠﴾

ترجمه پیوسته: چرا که آنان با خدا و پیامبر سر ستیز دارند و قطعاً کسانی که با خدا و پیامبرش می ستیزند، در زمره ی پست ترین ها خواهند بود.

توضیحات: این آیه مضمون آیه قبلی را که می فرمود " منافقین از حزب شیطان و از زیانکارانند " تعلیل می کند.

" كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَيْنَا أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ " ﴿٢١﴾

ترجمه پیوسته: خدا مقرر کرده است که: من حتماً بر تکذیب کنندگان پیروز خواهم بود و نیز پیامبرانم بر آنان پیروز خواهند شد؛ زیرا خدا نیرومند و مقتدری شکست ناپذیر است.

توضیحات: منظور از کتابت خدا قضایی است که می راند. و ظاهر اطلاق غلبه و بدون قید آوردنش این است که خدا از هر جهت غالب باشد

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٢٢﴾

ترجمه پیوسته: قومی را نخواهی یافت که به خدا و روز رستاخیز ایمان داشته باشند و با این حال کسانی را که با خدا و رسولش مخالفت کرده و در ستیز بوده اند دوست بدارند؛ هر چه پدران یا پسران یا برادران یا خاندانشان باشند. اینانند که خدا ایمان را در دل هایشان تثبیت کرده و آنان را به روحی که حیاتی ویژه به آنان بخشیده، نیرومند ساخته است و روز قیامت آنان را به بوستان های پر درخت که نهرها از زیر آنها روان است در می آورد در حالی که در آن جا جاودانه اند؛ چرا که خدا از آنان خشنود بود و آنان نیز از خدا خشنود بودند. آنان حزب خدایند. بدان که تنها حزب خدا سعادت مندند.

توضیحات: در این آیه شریفه یافتن قومی با چنین صفتی را نفی نموده، می فرماید: چنین مؤمنینی نخواهی یافت. و این کنایه است از اینکه ایمان راستین به خدا و روز جزا با چنین صفاتی نمی سازد آن کس که واقعاً به خدا و رسول و روز جزا ایمان دارد، ممکن نیست با دشمنان خدا دوستی کند، هر چند که همه قسم سبب و انگیزه دوستی در آنان وجود داشته باشد، مثل اینکه پدرش یا پسرش یا برادرش باشد، و یا قرابتی دیگر داشته باشد، برای اینکه این چنین دوستی با ایمان به خدا منافات دارد.

أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ، کلمه " اولئک " اشاره به مردمی است که به خاطر ایمانی که به خدا و روز جزا دارند با دشمنان خدا هر چند پدر و یا پسر یا برادرشان باشد دوستی نمی کنند. و " کتابت " به معنای اثبات غیر قابل زوال است. و ضمیر در " کتب " به خدای تعالی برمی گردد. و این آیه تصریح و نص در این است که چنین کسانی مؤمنین حقیقی هستند.

وَ أَيْدُهُمْ بِرُوحِ مَنَّهُ، کلمه "تایید" به معنای تقویت است. و ضمیر فاعل در جمله "ایدهم" به "الله" برمی‌گردد، و همچنین ضمیر در "منه".

اگر عبارت **وَ أَيْدُهُمْ بِرُوحِ مَنَّهُ** را بر ظاهرش باقی بگذاریم، این معنا را افاده می‌کند که در مؤمنین به غیر از روح بشریت که در مؤمن و کافر هست، روحی دیگر وجود دارد که از آن حیاتی دیگر ناشی می‌شود، و قدرتی و شعوری جدید می‌آورد.

وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا، این جمله وعده جمیلی است که به مؤمنین واقعی داده، و در آن اوصاف حیات طیبه آخرت ایشان را ذکر نموده است.

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ، این جمله استینافی و ابتدایی است، می‌خواهد جمله قبلی را تعلیل نموده، بفرماید: به این علت خدا ایشان را به چنان بهشتی که گفته شد در می‌آورد که از ایشان راضی بوده است، و رضایت خدا عبارت است از رحمت او که مخصوص افرادی است که در ایمانشان به خدا خالص باشند. ایشان هم از خدا راضیند، برای اینکه با رسیدن به آن زندگی طیب و آن بهشت، شادمان و خرسند می‌گردند.

أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، این جمله تشریف و بزرگداشتی است از همان افراد مخلص، می‌فرماید: اینها که دارای ایمانی خالصند حزب خدای تعالیند، هم چنان که آن منافقین که در ظاهر اظهار اسلام می‌کنند، و در باطن کفار و دشمنان خدا را دوست می‌دارند، حزب شیطانند، اینها رستگارانند هم چنان که آنها زیانکارند.

بخش سوم: قسمت بندی سوره

قسمت سوم: ۱۴ تا ۲۲

قسمت دوم: آیات ۵ تا ۱۳

قسمت اول: آیات ۱ تا ۴

بخش چهارم: جهت هدایتی هر قسمت از سوره

جهت هدایتی قسمت اول:

این آیات در باره ظهار نازل شده، که در عرب جاهلیت یکی از اقسام طلاق بوده، به این صورت که کسی وقتی می‌خواست زنش را بر خود حرام کند می‌گفته: "انت منی کظهر امی - تو نسبت به من مانند پشت مادرم هستی". با گفتن این کلام زنش از او جدا و تا ابد بر او حرام می‌شده. بعد از ظهور اسلام یکی از مسلمانان مدینه (انصار) همسر خود را ظهار کرد، و بعد از کار خود پشیمان شد. همسرش نزد رسول خدا (ص) رفته جریان را عرضه داشت، و راه چاره‌ای خواست تا دوباره شوهرش به او برگردد و با آن جناب مجادله می‌کرد و به درگاه خدا شکوه می‌نمود. در اینجا بود که آیات شریفه مورد بحث نازل گردید.

این آیات پس از طرح مسئله ظهار و بیان حکم آن، راهکار بازگشت از ظهار را مطرح فرموده و هدف از بیان این حکم را ایمان به خدا و رسول معرفی می‌کند و تجاوز از حدود الهی را در پی دارنده عذابی دردناک می‌داند (آیات ۱ تا ۴). بنابراین این آیات در صدد: «ابطال شیوه باطل ظهار، و هشدار نسبت به عبور از حدود الهی و بروز کفر به خدا و رسول ﷺ» است.

جهت هدایتی قسمت دوم:

بیان حکم ظهار بهانه‌ای مناسب برای تبلیغات منفی منافقان بود، زیرا ظهار امری سنتی و جا افتاده بود که مقابله با آن می‌توانست به نوعی نظام اسلامی را در مقابل یک فرهنگ نادرست عمومی قرار دهد و این بستری برای کارشکنی و دشمنی علیه خدا و رسول

بود، جز اینکه مدینه جای دشمنی‌های علنی علیه اسلام نبود، به همین دلیل استفاده از ابزار مخفی تبلیغاتی مانند نجوا می‌توانست آنان را به اهداف سوء خودشان برساند. بر این اساس این قسمت ابتدا (آیات ۸ و ۷) نجوا را به عنوان ابزار ایشان معرفی کرده و در عین حال این ابزار را به دلیل حضور غالب و قاهر خدای متعالی ابزاری سوخته و بی‌فایده می‌شناساند. سپس در آیات ۹ و ۱۰ به منظور بررسی و شناسایی شگرد تبلیغاتی دشمن، نجوا را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد و با بیان اقسام حق و باطل آن مومنان را از نجوای باطل بر حذر داشته و به نجوای حق دعوت می‌کند و ضمن بیان ریشه شیطانی نجوای باطل، توکل بر خدا را راه امان یافتن از ضررهای احتمالی آن می‌داند.

آیه ۱۱ نیز به بهانه طرح مسئله نجوا، دو ادب دیگر از آداب مجالس را مطرح می‌کند: ۱. جا باز کردن برای کسانی که وارد مجلس می‌شوند. ۲. خالی کردن جای خود برای افراد مومن تر و عالم تر؛ گرچه آداب ذکر شده در آیه بالا زیر مجموعه موضوع کلام یعنی نجوا نیستند، اما با غرض آن در ارتباطند، زیرا بر اساس آیه ۱۰ غرض از نجوای شیطانی بر هم زدن آرامش و ایجاد حزن و ناامنی روانی است: **إِنَّمَا التَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا** و دستورات بالا یعنی جا باز کردن برای دیگران و مقدم داشتن مومنان و عالمان در نشست در مجالس در راستای ایجاد انس و الفت و برقراری امنیت روانی است که درست نقطه مقابل غرض از نجوای شیطانی است.

آنگاه در آیات ۱۲ و ۱۳ ابتدا به مومنان فرمان داده شده است که پیش از نجوا با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) صدقه دهند. آمده است که پس از نزول این آیه، هیچ کس جز امیر مومنان علی (علیه السلام) در صدد نجوای با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر نیامد و لذا این حکم با آیه ۱۳ تخفیف داده شد و از وجوب به رجحان تنزل کرد. باید دید مقصود از بیان این مطلب چیست؟ سیاق نشان می‌دهد که توصیه‌های ارائه شده به مومنان در این سیاق، راهکارهایی برای مقابله با نجوای باطل است، بنابراین آیات ۱۲ و ۱۳ نیز در همین راستا ارزیابی می‌گردد. در همین آیات بیان شد که آیا ترسیدید از اینکه قبل از نجوا با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) صدقه بدهید؟ پس خدا بر شما بخشید، شما هم نماز را اقامه کنید، زکات را پردازید و از خدا و رسول اطاعت کنید. همراه شدن ترس از دادن صدقه با فرمان ایتاء زکات نشان می‌دهد که این صدقه، ویژه بوده است به گونه‌ای که بیشتر افراد از پرداخت آن امتناع کرده و مناجات با رسول را وا نهادند، همین امر باعث شد که در میان خواص اطراف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، صادقان در مناجات با ایشان از مدعیان شناخته شوند و این شناخت مومنان را در عدم تأثر از نجوای باطل یاری می‌کرد.

بنابراین آیات این قسمت در صدد معرفی نجوا به عنوان راه مبارزاتی اهل محاده با خدا و رسول و بیان راهکارهای مقابله با این شیوه دشمنی است.

جهت هدایتی قسمت سوم:

در قسمت گذشته گروهی از انسانها معرفی شدند که علی رغم نهي از نجوا، به کار ناشایست خود ادامه می‌دهند و بر محور طغیان و عصیان با یکدیگر به نجوا می‌پردازند: **أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَهَوْنَا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نَهَوْا عَنْهُ...**، لذا این قسمت در آیات ۱۴ تا ۲۱ با آغازی مشابه ویژگی دیگری از همین افراد را بیان می‌کند و آن اینکه این افراد اهل نفاق و دو رویی بوده و با سوغندهای دروغ در صدد پیش برد مکر منافقانه خود هستند: **أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ...** از محتوای

کلام پیشین دانستیم، گروهی که در صدد محاده با خدا و رسول هستند: *إن الذين يحدون الله ورسوله از ابزار نجوا استفاده می‌کنند: «ما يكون من نجوى ثلاثة إلا هو رابعهم...»* و همان آیات نجوای ایشان را شیطانی قلمداد کرد: *«إنما النجوى من الشيطان...»*، کلام حاضر نیز دوستی با قوم مورد خشم خدا و برخورد منافقانه و سوگند دروغ را از دیگر ویژگیهای آنان دانسته و ایشان را حزب خسارت دیده شیطان معرفی می‌کند و آنگاه در مقابل ایشان در آیه ۲۲ از مومنانی سخن به میان می‌آورد که با دشمنان خدا و رسول دوستی نمی‌کنند و حزب رستگار خدای‌اند.

مجموع آیات این قسمت در عین اینکه معرفی دقیق دشمن و نقاط ضعف و حربه‌های زنگ‌زده اوست، مومنان را از اقتضای ایمان حقیقی آگاه می‌کند که این دو نقشی به سزا در استراتژی مقابله با تبلیغات روانی دشمن علیه اسلام دارد.

بخش پنجم: جهت هدایتی سوره

این سوره مبارکه در چهار آیه نخست، به بیان مسئله ظهار و ابطال این سبک جاهلی طلاق می‌پردازد و با بیان احکام مربوط به ظهار، هدف از آن را ایمان به خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و اله و سلم) دانسته و متجاوزان از حدود الهی را به عذاب دردناکی وعده می‌دهد. ابطال طلاق سنتی ظهار از سوی اسلام و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بهترین بهانه برای منافقان است تا با تبلیغات روانی و مخفیانه خود اعتماد عمومی را از نظام اسلامی سلب کرده و به دشمنی با خدای متعالی و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بپردازند، از این رو آیات ۷ تا ۱۳، نجوا را به عنوان ابزار دشمنی ایشان با اسلام معرفی کرده و با اعلام حضور خدا در نجواهای مخفیانه سایه‌ای از رعب و وحشت را به دل ایشان می‌افکند و در ادامه با شناسایی اقسام نجوا و مبدأ و مقصد نجوای باطل و توصیه‌هایی جانبی در این خصوص در صدد خلع سلاح منافقان است. آیات ۱۴ تا ۲۲ نیز با بیان اینکه این گروه از دشمنان خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) کسانی هستند که اهل دوستی با دشمنان خدای‌اند و دورویی خویش را با سوگند دروغ پیش می‌برند، ایشان را حزب خسارت دیده شیطان دانسته و عذابی دردناک را برای آنان پیش‌بینی می‌کند و در مقابل ایشان ویژگیهای حزب الله را گوشزد می‌کند. هم معرفی حزب شیطان و هم معرفی حزب خدا تأثیری ضروری در مقابله با دشمنی‌های این گروه از افراد دارد. بنابراین این سوره: «استراتژی الهی در مقابله با جریان تبلیغاتی محاده با خدا و رسول» را بیان می‌کند. این سوره به شهادت سیاق آیاتش در مدینه نازل شده.